



مدرسان شریف

فصل اول

«ادراک و زیبایی‌شناسی»

فضا

تعریف فضا: فضا اصلی‌ترین عنصر معماری و مهم‌ترین عامل در طراحی معماری است. برونزوی معماری را هنر فضا و فضا را ذات معماری معرفی می‌کند. از دیدگاه زوی در، دیوار و کالبد بنا، ظرف و فضای درون آن، نهاد یا مظهر و مسأله اصلی معماری است. فضا ذاتاً شکل خاصی ندارد و با وجود عناصر مادی و رابطه متقابل آنها با ما و با یکدیگر، تعریف می‌شود و معنی پیدا می‌کند.

به نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین تعریف این باشد که فضا را خلثی در نظر بگیریم که می‌تواند شیئی را در خود جای دهد و یا از چیزی آکنده شود. فضا چیزی نیست که تعریف دقیق و مشخصی داشته باشد، با این حال قابل اندازه‌گیری است؛ چنانکه می‌گوییم: «هنوز فضای کافی موجود است» و «این فضا پر است». ارسطو فضا را با ظرف قیاس می‌کند و آن را جایی خالی می‌داند که باید پیرامون آن بسته باشد تا بتواند وجود داشته باشد؛ در نتیجه همواره برای آن نهایی وجود دارد. جیوردانو برونو (Giordano Bruno) در قرن شانزدهم نظریه‌هایی در مقابل نظریه‌ی ارسطو عنوان کرد. او با استناد به نظریه‌ی کپرنیک، بی‌نهایت را پایه اصلی فلسفه‌اش قرار داد. به عقیده‌ی او فضا از طریق آنچه در آن قرار دارد (جداره‌ها)، درک می‌شود و به فضای پیرامون یا فضای مابین تبدیل می‌شود. **فضا مجموعه‌ای است از روابط میان اشیاء و آنگونه که ارسطو بیان داشته حتماً نباید از همه سمت محصور باشد و بدین سان اجباری نیست که همواره نهایی داشته باشد.**

همواره ارتباطی میان ناظر و فضا وجود دارد و یک نسبت نظم‌یافته این دو را به یکدیگر مربوط می‌سازد. فضا چیزی از پیش تعیین‌شده و ثابت نیست، بلکه این موقعیت مکانی مشخص است که فضا را تعریف می‌کند و بنا به نقطه دید ناظر به صور مختلف قابل ادراک می‌باشد.

فرم دیداری، ابعاد و تناسبات و کیفیت روشنایی آن همگی به درک ما از حدود فضایی بستگی دارد که توسط عناصر فرمی تعریف می‌شود. به محض آنکه عناصر پدیدآورنده فرم شروع به اشغال و محصور کردن فضا و نیز شکل و سازمان دادن به آن می‌کنند، معماری به وجود می‌آید.

فضا در معماری، همان چیزی است که انسان را از عوامل طبیعی محافظت می‌کند و کلیه فعالیت‌های فردی و اجتماعی فرد را دربر می‌گیرد. انسان در فضا نیازهای مادی و معنوی خود را تأمین می‌کند. جوهر اصلی معماری فضاست و در فضای معماری، انسان حرکت و زندگی می‌کند. فضا در معماری انواع گوناگونی دارد و به روش‌های متنوعی می‌توان فضا را در معماری دسته‌بندی کرد.

برنارد چومی معمار برجسته معاصر می‌گوید: «جوهر فضا بُعد توصیفی فضا و موضوعی برای مباحث مربوط به فلسفه، ریاضی و فیزیک است. فضا جوهر معماری و شهرسازی است. فضا در مفهوم موجود خویش به تنهایی هیچ ویژگی خاصی را مطرح نمی‌کند، ولی به محض آن که یک گروه انسانی فعالیتی را در مکانی مطرح کند، معنای نمادین فضا پدیدار می‌شود. از این پس فضا بستری برای بیان فعالیت و رفتارهای انسانی می‌شود، محلی برای تخیل و واقعیت.

کیفیت فضا در وهله اول تابع عناصر تشکیل‌دهنده آن و ارتباط این عناصر با هم است و این عوامل خود تحت تأثیر مشخصه‌های زیر هستند:

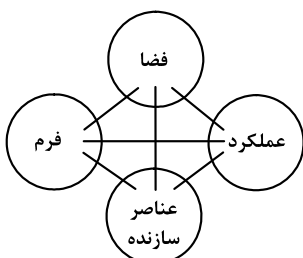
۱- ابعاد عناصر

۲- موقعیت عناصر نسبت به یکدیگر همراه با ابعاد این مشخصه که اندازه، تناسب و فرم فضا تعیین می‌شود.

۳- نوع عناصر جنس، سطح، بافت و رنگ

۴- بازشوها یا گشایش‌ها در عناصر و مابین آنها که تعیین‌کننده روابط بین تک‌تک فضاها و نیز فضاها با بیرون هستند.

۵- عملکرد فضا





در مورد ابعاد و موقعیت عناصر و همچنین بازشوها به تفصیل بحث خواهیم کرد؛ ولی در نهایت این مصالح‌اند که سازنده عناصر و سطوح هستند. مواد مختلف در کنار هم می‌توانند به علت خواص مختلف سطوح‌شان با یکدیگر مقابله کنند و از این طریق به عنوان عناصر معماری به کار گرفته شوند.



«خانه آبشار، فرانک لویدرایت ۱۹۶۳، اهایوپایل، امریکا»

فرانک لویدرایت (Frank Lloyd Wright) در «خانه آبشار» آگاهانه قطعات سنگ روی زمین را در کنار سطوح صاف و رنگ کرده بتنی قرار داده است و به این ترتیب تقابلی بین طبیعت و ساخته بشر پدید آورده است.

در ادراک معماری، حس لامسه پس از بینایی، از مهم‌ترین ارکان حسی است. از طریق لامسه، در ارتباط مستقیم با سطح مواد و مصالح قرار می‌گیریم و می‌توانیم آن را از طریق جسم درک کنیم. به عنوان مثال، موقع راه رفتن روی کفی از سنگ مرمر، احساسی داریم کاملاً مغایر با احساس راه رفتن روی فرش. ساختار سطح خارجی یا بافت مصالح اثر مهمی نیز بر انعکاس صوت در فضا دارند.

سطوح صاف صدا را راحت‌تر منعکس می‌کنند و مواد نرم یا متخلخل، صدا را بیشتر جذب می‌کنند. به عنوان مثال تفاوت مصالح در جداره‌ها در کف امکان ایجاد فضایی جدید یا تغییر در فضا را بدون ایجاد مرز فیزیکی مشخص ایجاد می‌کند؛ مانند معابد ژاپنی که با تغییر مصالح کف از سنگ به چوب، مخاطب را متوجه حضور در فضایی محترم و مقدس می‌کنند.

کلمه مثال ۱: این تعریف مربوط به کدام‌یک از فضاهای زیر می‌باشد؟ (به صورت عینی قابل ادراک است و فضایی است که مستقیماً احساس می‌شود.)

(۱) فضای جغرافیایی (۲) فضای زندگی (۳) فضای معماری (۴) فضای عمومی و خصوصی

پاسخ: گزینه «۳» فضای معماری به صورت عینی قابل ادراک است؛ فضایی است که مستقیماً احساس می‌شود و از طریق عناصر تعریف‌کننده‌اش امکان شناخت می‌یابد.

انواع فضا

۱- فضای ریاضی و فضای ادراکی

فضا به مفهوم لغت انگلیسی آن (space) را می‌توان به سه گونه دسته‌بندی کرد:

الف) فضای جغرافیایی: از نظر ادراک، فضای اول، فضایی است ذهنی؛ چرا که مستقیماً قابل درک نمی‌باشد. در ذهن ما این فضا با مجموعه‌ای از اطلاعات مشخص شده است و ما با استفاده از وسایل کمکی مانند نقشه یا مدل، توانایی شناخت آن را پیدا می‌کنیم.

ب) فضای زندگی: فضای زندگی فضایی است نیمه ذهنی. برخی از صفات آن برای ما مستقیماً قابل درک است و بسیاری دیگر را از راه اطلاعات می‌شناسیم و یا اینکه اصلاً نمی‌شناسیم.

ج) فضای معماری (داخلی یا میانی): این فضا که به صورت عینی قابل درک است، فضایی است که مستقیماً احساس می‌شود و از طریق عناصر تعریف‌کننده‌اش امکان شناخت می‌یابد.

فضای روی نقشه را فضای ریاضی می‌گویند که با فضای واقعی و قابل درک در سه بُعد تفاوت بنیادین دارد. در فضای ریاضی و دوبعدی روی نقشه تمامی نقاط در یک درجه اهمیت قرار دارند. هر جهتی را به دلخواه می‌توان در یک محور تلقی کرد. در فضای ادراکی تمام عناصر با یکدیگر در ارتباطند و تابع قرارگیری ناظر و ارتباطی شخصی هستند. فضای ادراکی به وسیله‌ی اشخاص مختلف، به گونه‌های مختلف احساس می‌شود. عامل اجتماعی - روانی در درک فضای ادراکی نقش اساسی ایفا می‌کند.

یکی دیگر از جنبه‌های اختلاف عمده بین فضای ادراکی و فضای ریاضی، فاصله است. فاصله حسی میان دو نقطه در اغلب موارد با فاصله مکانی آنها برابر نیست. برای مثال، دو اتاق از دو آپارتمان مجاور که در روی نقشه تنها یک دیوار آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد، از نظر حسی فاصله بسیار زیادی از یکدیگر دارند. در اینجا نیز عامل اجتماعی - روانی، نقش اساسی دارد. به عنوان مثال، فاصله احساسی یک نقطه در حاشیه شهر تا یک نقطه در مرکز شهر کوتاه‌تر از فاصله نقطه دوم تا نقطه اول به نظر می‌رسد، اگرچه هر دو فاصله از نظر ریاضی عیناً یک عدد هستند. با وجود این تفاوت‌ها، رابطه تنگاتنگی میان این دو وجود دارد.

۲- فضای روز و فضای شب

در تجربه‌ی فضا، بولنلف بین فضای روز و شب اختلافی قائل است: «فضای روز برای ادراک تقدم دارد. تصور معمولی ما از فضا، از فضای روز حاصل شده است و برای شناخت فضای شب به ناچار از این تصور استفاده می‌کنیم تا بتوانیم فضای شب را احساس کنیم».

فضای ریاضی و اندازه آن تابع زمان نیستند؛ اما اگر در نگرش فضا، عامل زمان را نیز در نظر بگیریم، می‌بینیم که وجه اختلاف جدیدی به وجود می‌آید. فضای شب فاقد عمق و جهت است و اثری نامعین بر انسان می‌گذارد. فضای روز و شب دو حد یک طیف و گستره هستند که اختلاف آنها در نوع روشنایی آنهاست. فضای روز پر از نور است و فضای شب غرق در تاریکی. البته بین این دو حد نیز مراحل میانی از تاریکی و روشنایی قرار دارند، بدین منظور کافی است به نور غرب یا هوای مه‌آلود بیندیشیم.

۳- فضای عمومی و خصوصی

در فضای ریاضی اختلافی میان فضای عمومی و خصوصی نیست؛ اما در فضای احساسی این اختلاف اهمیت بسیاری دارد. تماس با سایر هم‌نوعان اساس هرگونه زندگی اجتماعی است. از سوی دیگر هر فرد اجتماع نیاز به محدوده فردی خود برای آرامش، تفکر و رفع خستگی دارد. فضای عمومی و فضای خصوصی در رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگرند، در عین اینکه هر یک از آنها اصلیت و اهمیت خود را حفظ می‌کند. فضاهای عمومی فضاهایی هستند که برای ورود و خروج افراد در آنها هیچ محدودیتی وجود ندارد؛ معابر شهر و محله‌ها از جمله این فضاها می‌باشند. گرچه حضور در این فضاها با مانعی روبه‌رو نیست، به صورت غیرمستقیم حضور غریبه‌ها کنترل می‌شود و رفتار نیز در این فضاها تابع مسائل فرهنگی و هنجارهای اخلاقی هر جامعه شکل می‌گیرد.

۴- فضای نیمه خصوصی - نیمه عمومی

این نوع فضاها بیشتر به آپارتمان‌ها مربوط می‌شود و از نظر مالکیت، هم جنبه خصوصی دارند و هم جنبه عمومی. به عبارت دیگر، به علت کارکردی که دارند مورد استفاده همه افراد محله قرار می‌گیرند؛ مثل فضای حیاط در آپارتمان.

۵- فضای باز

فضای باز به فضایی گفته می‌شود که فاقد پوشش سقف باشد و جداره‌ها نیز در صورت وجود از تمامی جهات این فضاها را مسدود نمی‌کنند. فضای باز غالباً جزء فضاهای عمومی و نیمه عمومی محسوب می‌شود و تنها بالکن و حیاط خصوصی، فضاهای باز در عین حال خصوصی می‌باشند. فضای باز مهم‌ترین عرصه شکل‌گیری تعاملات اجتماعی به شمار می‌رود. هر معماری در درون بستری شکل می‌گیرد، بستری که خود قبل از قرار گرفتن هرگونه ساختمان یا عارضه مصنوعی به عنوان یک فضای باز طبیعی ساخته می‌شود. برای هیچ کس، بودن در یک فضای بسته و مصنوعی برای یک مدت طولانی امکان‌پذیر نیست.

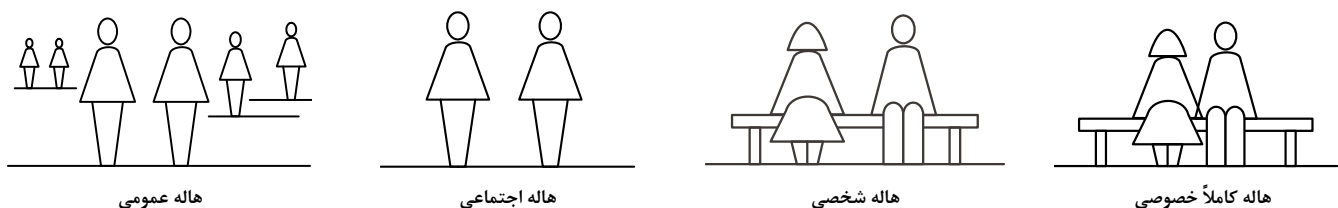
انسان میان عرصه‌های عمومی و خصوصی در رفت و آمد است. عرصه خصوصی، فضای تنگ منزل و مسکن است و عرصه عمومی در پیرامون آن متمرکز است. وجه تمایز اصلی فضای خصوصی و عمومی این است که پیرامون فضای خصوصی بسته است و تنها افراد خاصی اجازه ورود به آنجا را دارند. به جز این فضاها که به صورت محدوده‌هایی در محلی ثابت می‌باشند و هر کس بنا به ضرورت به آنجا رفت و آمد می‌کند، فعالیت‌هایی که در فضاهای عمومی و یا نیمه خصوصی شکل می‌گیرد، متفاوت است. در بین فضاهایی که در سطح شهر وجود دارد، منازل مسکونی از جمله فضاهای خصوصی هستند. هاله‌هایی غیرفیزیکی نیز وجود دارند که همواره هر شخصی را احاطه کرده‌اند. ادوارد هال (Edward Hall) این هاله‌های فضایی موجود در پیرامون هر فرد را به چهار گونه تقسیم‌بندی کرده است:

(الف) هاله کاملاً خصوصی: ورود به این هاله به معنی تماس جسمی است. نزدیکی تا این حد در بیشتر اوقات تنها در مورد افرادی پیش می‌آید که یکدیگر را به خوبی می‌شناسند و یا در نبرد با یکدیگرند. ادراک در این مورد در وهله اول از طریق حواس لامسه و بویایی صورت می‌گیرد و اهمیت بینایی در مرحله بعد می‌باشد.

(ب) هاله شخصی: در هاله شخصی دو نفر با هم تماس دارند و با هم گفتگو می‌کنند.

(ج) هاله اجتماعی: هاله اجتماعی بین دو منطقه شخصی و عمومی قرار دارد. در این حریم اشخاص با یکدیگر تماس فردی ندارند، اما یکدیگر را نیز نمی‌توانند نادیده بگیرند.

(د) هاله عمومی: در هاله عمومی ارتباط مستقیمی بین دو فرد وجود ندارد. افراد با یکدیگر کاری ندارند و برخورد هر دو نفر با هم اتفاقی است.



«تقسیم‌بندی ادوارد هال برای هاله‌های پیرامون افراد»

این حریم‌ها را می‌توان به صورت دوایر متحدالمرکز به دور هر شخص تصور کرد. فاصله بین مرکز تا حریم نهایی این دوایر متغیر است، از طرفی تابع فرهنگ و از طرف دیگر تابع موقعیت می‌باشد.



ارتباطات فضایی بین افراد، سیستمی است پیچیده از تمایل به نزدیکی، فرار، نادیده گرفتن، توجه نکردن و ... به این دلیل فضای ساخته شده به وسیله معماری نمی‌تواند تنها با توجه به فضای ریاضی طرح شده باشد، بلکه لازم است طرح فضا به ترتیبی باشد که تمامی این ارتباطات اجتماعی - روانی تقویت شوند یا اینکه لاقلاً مزاحمتی برای آنها ایجاد نشود.

کلمه مثال ۲: کدام یک از گزینه‌های زیر مربوط به عوامل تعیین‌کننده نوع فضای مابین نمی‌باشد؟

- (۱) فرم (۲) تناسب (۳) تعادل (۴) اندازه
- پاسخ: گزینه «۳» نوع فضای مابین تابع سه عامل اندازه، تناسب و فرم اجزاء می‌باشد.

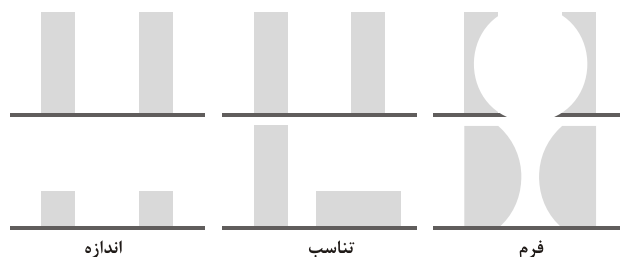
نظر اندیشمندان در مورد فضا: از نظر مامفورد، اندیشمند پست‌مدرن، «فضای شهری نمود اهداف انسان ارگانیک است». فضا رکن خاص انتقال میراث فرهنگی از گذشته است. بدین ترتیب از نظر مامفورد، فرم فضای شهر در طول تاریخ محصول عملکرد فضاست و فضا بُعد فرهنگی دارد. کنزو تانگه یکی از اندیشمندان عرصه معماری و شهرسازی است که شهر را به مثابه موجودی زنده تلقی می‌کند که توسعه‌ی آن بر پایه رشد ساختار آن است. از نظر کنزو تانگه، فضا میدانی برای فعالیت‌های فیزیکی انسان و میدانی برای برقراری ارتباطات به شیوه‌ی نمادگرایانه است؛ اما مهم‌ترین جنبه‌ی فضا، ایجاد میدانی برای شکل بخشیدن به انسان است. امس راپاپورت، فضای شهری را دربردارنده‌ی مجموعه‌ای از ارتباطات می‌داند. از نظر کستلز، فضا بازتاب جامعه نیست، بلکه خود فضا، بُعد مادی جامعه است و اگر آن را مستقل از جامعه و روابط اجتماعی در نظر بگیریم، مانند آن است که ماهیت را از جسم آن جدا سازیم و اولین اصل هر علم اجتماعی را نادیده بگیریم. روح و جسم با هم ارتباط متقابل دارند؛ بنابراین اشکال فضایی کره خاکی ما همانند سایر چیزها توسط عمل انسانی شکل می‌گیرد.

فضا و هویت: محیط در درک معماری نقش مهمی دارد. معماری در شهر نه تنها در واقعیت متصل به محیط است، بلکه حتی در دنیای خاطرات ما نیز چنین است. به این ترتیب، روشن می‌شود که نقش محیط در ادراک معماری و فضاهای مرتبط به آن اجتناب‌ناپذیر است. در معماری، دخالت دادن فضا یکی از بنیادی‌ترین عناصر تحلیل و تحول جامعه است. انسان غالباً با فضا به صورت فعالانه برخورد کرده و همواره با آن در دادوستد اطلاعات است. در این راستا فضا زمانی برای ما دارای هویت خواهد بود که از طرفی بتوانیم آن را موجودی مستقل و عینی تلقی کنیم و از طرف دیگر خود نیز به عنوان موجودی عینی در آن فعالیت و رفتار نموده و بالأخره بتوانیم ذهنیات ناشی از ادراک آن را با ذهنیات خود تطبیق دهیم. در چنین حالاتی انسان حتی نسبت به یک شیء یا فضا احساس «این همانی» می‌کند و آن را قسمتی از «من» خود یا «ما» جمع می‌پندارد.

۶- فضای مابین

فضا را می‌توان سیستمی از روابط میان اشیاء در نظر گرفت. فضایی که بین اشیاء قرار گرفته است (فضای مابین)، تنها یک فضای تهی نیست. فضاهای مابین برای شناخت اشیاء ضروری هستند. بدون این فضاها بازشناسی مستقل اشیاء عملی نیست و گذشته از آن، فضاهای مابین نقش بسیار مهمی در رابطه تک‌تک عناصر با یکدیگر ایفا می‌کنند.

هرگاه چند بنا هم‌زمان در حوزه دید ما قرار بگیرند، ما روابطی بین آنها احساس می‌کنیم که این روابط تنها از طریق فضاهای مابین آنها ایجاد می‌شود. هرگاه دو ساختمان کاملاً در کنار یکدیگر باشند، یکی از آنها جزئی از دیگری به حساب می‌آید و اگر فاصله دو ساختمان خیلی زیاد باشد، دیگر رابطه‌ای بین آنها وجود ندارد؛ پس این فضای مابین آنهاست که وسیله ایجاد رابطه میان ساختمان‌هاست و به این ترتیب است که این فضا در شکل‌پردازی معماری اثری بسیار مهم دارد. نوع فضای مابین تابع سه عامل است: اندازه، تناسب و فرم هر کدام از اجزاء (جداره‌های آن). عوامل اجتماعی - روانی نیز از اهمیت بسیاری برخوردارند. به عنوان مثال، یک فضای مابین می‌تواند بر روی یک نفر ایجاد احساس تنگی و فشار نماید.



«سه عامل تعیین‌کننده نوع فضای مابین: اندازه، تناسب و فرم اجزاء»

بارزترین فضای مابین در یک شهر، خیابان است که براساس آن شهر را می‌شناسیم و مشخص‌ترین خصوصیت هر شهر است. نمای جداره‌هایی که فضای خیابان به آنها محدود می‌شود، باید از یک سو «زبان» خیابان را بیان کند؛ به این معنی که باید تابع قوانین فرم‌پردازی خاص آن خیابان باشد و از سوی دیگر باید هر نما بیانگر استقلال ساختمان باشد.

میدان دومین فضای میانی با اهمیت یک شهر به حساب می‌آید و همان قواعدی که در مورد خیابان ذکر شد، در مورد میدان نیز معتبر می‌باشد.

۷- فضای بسته

پیروی از سلسله‌مراتب و روابط موجود بین فرد، گروه و مسائل زیست‌محیطی از قبیل نور، تهویه و شرایط کالبدی شهر و بسیاری از موارد دیگر در خلق ترکیب حجمی یک فضای بسته دخالت دارند. در مجموع فضاهای بسته معماری سنتی، همیشه نقطه یا نقاطی به عنوان قلب و مسیر یا مسیرهایی به عنوان محور فضایی قابل تشخیص است. این محوره‌های فضایی شخص را از بدو ورود به فضا هدایت می‌کنند و در قسمت آخر به قلب (قطب) بنا می‌رسانند. فضای معماری سنتی در طول حرکت شخص در فضا، تغییر شکل فضای معماری را به گونه‌ای مطرح می‌کند که از آنچه شخص یک لحظه بعد در پیش رو خواهد داشت، مطلع بوده و شناخت داشته باشد. این عمل نه تنها از معرفی فضایی، بلکه از طریق ارائه عناصر معرف که در طول مسیر حرکت قرار گرفته، صورت می‌پذیرد.

بنابراین، انسان‌ها با زندگی در فضا، رابطه‌ای پیوسته و متقابل با آن برقرار می‌کنند، از آن تغذیه می‌شوند و آن را تغذیه می‌کنند، از آن تغییر پذیرفته و آن را تغییر می‌دهند، در آن فضا حرکت می‌کنند و با این حرکت خود، در آن فضا معنا می‌آفرینند، اجزای فضا را به نشانه‌های معناداری برای خود تبدیل می‌کنند و یا نشانه‌هایی از بیرون بر فضا می‌افزایند.

در نتیجه، هویت مکانی بخشی از زیرساخت هویت فردی انسان و حاصل شناخت‌های عمومی او درباره‌ی جهان فیزیکی است که انسان در آن زندگی می‌کند. برونسکی نیز به اهمیت رابطه متعادل بین هویت مکانی فرد و ویژگی‌های محیط بیرونی تأکید می‌کند.

باید توجه داشت که تقابل درون/ برون به مثابه ساختاری برای بیان شهری، لزوماً تقابلی جهان‌شمول و غیرقابل انعطاف به حساب نمی‌آید و شهرها می‌توانند به صورت‌هایی بی‌شمار درک و احساس شوند.

با وجود این، شهرنشینی بر شهریت و تقویت بنیان‌های مادی و معنوی شهرهای ایران اضافه نکرده و پدیده «ناشهری» و «ناشهریت» بخش اعظم پیکر شهرهای کوچک و بزرگ، قدیمی و جدید را دربر گرفته است. این ناشهر به نوعی تداومی‌کننده فضایی متشتت، گسسته و مملو از نامکان‌هاست. این تأکید بر ماهیت متغیر، نحوه روبه‌رو شدن ما با فضا و زمان را دگرگون کرد. از نظر زیمل و بودلر تعاملی که بین کلان‌شهر و ذهن به‌وجود آمد، باعث شد احساس تنهایی جایگزین همبستگی جمعی شود. در دیدگاه زیمل این احساس تنهایی به هیچ وجه مایوس‌کننده نیست بلکه برعکس، او دریافت که تأثیرات بنیادین شهر با تشدید حس فردیت باعث می‌شود که فرد بتواند آزادی خلاقانه‌ی بیشتری داشته باشد.

تأثیر تغییرات فضا: در اواخر دوره گوتیک با شکل‌گیری تفکر فردگرایی و تحقق دنیای درونی فرد، خانه انعکاس فضایی تفکر فردگرایی شد و از معماران خواسته شد که بیشتر به نماها و اتاق‌های پذیرایی بپردازند و در نهایت مفاهیم فضایی خانه‌ها از شکل‌هایی که سابق بر این رواج داشتند دور شد و دیدگاه‌هایی بسیار متنوع پیدا شد.

ریبزی‌نسکی در کتاب خود به نام «خانه» به تأثیر غلبه عقل‌گرایی بر جامعه و ظهور پیشرفت‌های تکنولوژیک بر خانه اشاره می‌کند و این تأثیر را در قالب تغییر مفهوم راحتی و آسایش و مصادیق آن مطرح می‌کند. مفهومی که مصادقات‌های جدید آن نقش عمده‌ای در سازمان فضایی خانه‌ها ایفا کرده و جایگزین مفاهیم متعدد فرهنگی - آیینی شده که پیش از این دوران چگونگی ساخت خانه‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد. وی جلوه بارز این مفهوم را در اهمیت دادن به مفهوم عملکرد در خانه معرفی می‌کند. علاوه بر این، ریبزی‌نسکی به تغییر الگوی خانواده از خانواده‌های بزرگ به خانواده‌های کوچک و به تبع آن تغییر خانه‌ها از خانه‌هایی بزرگ و پر رفت و آمد به خانه‌هایی کوچک که راحتی را برای فرد و خانواده کوچک آن فراهم می‌آورد، اشاره کرده است. در ایران خانه‌های معاصر از دهه‌ی ۴۰ به بعد با تقلیل نقش فضا روبه‌رو شده است. روند حذف فضا و عدم توجه به سازمان‌یابی خلاق فضا در واحدهای مسکونی معاصر سریع‌تر بوده و بر مفهوم و مصادقات خانه و سکونت تأثیر گذاشته‌اند.

آنچه در شهرهای ما اتفاق افتاد، عدم دخالت به موقع در بافت‌های تاریخی، هماهنگ نکردن این بافت‌ها در برابر اتومبیل و مرمت نکردن آن‌ها بود. نتیجه آن شد که در انتخاب بین اتومبیل یا بافت تاریخی، اتومبیل برگزیده شد و در مقابل پیدایش جلوه‌های جدید شهری، بافت تاریخی مورد جراحی قرار گرفت و این یکی از مهم‌ترین پدیده‌های تغییر شیوه زندگی بود که تعویض به جای ترمیم نشست.

معماران ما که عموماً دانش معماری خود را از خارج از کشور کسب کرده بودند، الگوهای فضایی جدیدتری را عرضه کردند که چون مجهز به آب لوله‌کشی، برق، تلفن و ... بود، به شدت مورد استقبال قرار گرفت. راحتی خانه‌های کوچک در مقابل مشکلات خانه‌های قدیمی، مانند نزدیکی حمام، دستشویی، توالت و اتاق‌ها، پیدایش اشیاء جایگزین فضاها مانند یخچال و فریزر و ... در زمانی بسیار کوتاه، گذار خانه و سکونت را به بدیل‌های دیگر تبدیل ساخت.

بدین شکل، نقش اشیاء در خانه اهمیت پیدا کرد. اهمیت اشیاء و آرایش آن‌ها در سازمان فضایی خانه‌های معاصر بنیادین است، به‌طوری که با جابه‌جایی آن‌ها، فضا هویت پیدا می‌کند و تحقق درست عملکردها در گرو وجود آرایش اشیاء خانه است. در چنین وضعیتی تعیین‌کنندگی نقش فضاها به اشیاء واگذار می‌شود.

امروزه اشیاء بر سازمان فضایی خانه غلبه پیدا کرده‌اند و این امر سبب شده است تا نقش فضا کمرنگ شود. حضور اشیاء در فضاها بسیار پررنگ شده است. در معماری‌های سنتی ایران، فضاهای زیادی وجود داشت و حضور همین فضاها بسیاری از نیازهای ما را تأمین می‌کرد؛ اما امروزه فضاها به شدت تقلیل یافته‌اند و اشیاء جایگزین فضاها برای معماری شده‌اند.



مادامی که وسعت فضا و شکل فضا تغییر کند و تنوع فضایی کاهش پیدا کند، اثرات آن به وضوح در فرهنگ و الگوهای زندگی خانوادگی قابل مشاهده است. با کوچک‌تر شدن فضاها، الگوی خانواده گسترده به الگوی خانواده هسته‌ای تغییر می‌یابد و همچنین مهمانی و دید و بازدید نیز در فضاهایی کوچک کاهش می‌یابد. زمانی که تغییرات فضایی به تدریج امری عادی شود، به همان میزان نیز تغییرات سبک زندگی نیز عادی می‌شود و این دو با هم رابطه مستقیم دارند.

از آن‌جا که فضا تمامی جنبه‌های زندگی فرد را از جمله تعاملات، الگو و سبک زندگی، هویت و نحوه برخورد با زمان دربر می‌گیرد و در آن تأثیرگذار است، حتی در تفکرات و چگونه اندیشیدن نیز فضا دخیل می‌شود؛ لذا پرداختن به مبحث فضا در معماری اهمیت زیادی دارد.

۸- تهی (خلأ)

فضای مابین کجا تمام می‌شود و فضای تهی کجا آغاز می‌شود؟ نوع فضای مابین تابع اندازه، تناسب و فرم عناصر محدودکننده آن است. اگر این سه عامل بر روی فضای مابین دو چیز اثر نگذارند، فضای موجود را تهی می‌نامیم. زمانی از تهی کامل صحبت می‌کنیم که اصلاً هیچ چیز قابل تشخیص نباشد، مثلاً تاریکی مطلق یا بر روی دریا هنگامی که آسمان صاف و بدون ابر باشد. تهی به معنی یکنواختی محض یا فقدان هر نوع تحریک ادراکی تنها بر روی دریا و یا در تاریکی مطلق نیست، بلکه در بین ساختمان‌های مسکونی یکنواخت نیز احساس می‌شود، به شرط اینکه موقعیت ساختمان‌ها نسبت به یکدیگر به گونه‌ای باشد که باعث تشدید یکنواختی شده و نماها طوری طراحی شده باشند که در عمل محرکی مؤثر بر ادراک ایجاد نکنند. در این صورت است که احساس انسان آکنده از یکنواختی می‌شود و خود را تنها و منزوی پیدا می‌کند یا به عبارت دیگر «تهی» را درک می‌کند. با استفاده از هر چیز کوچک در داخل یک فضای خالی می‌توان تنش به وجود آورد و خلأ را از بین برد.



«باغ سنگ در معبد ریوانجی، کیوتو، ژاپن»

یک نمونه بسیار خوب در این مورد باغ سنگ ژاپنی ذن (Zen) در معبد ریوانجی (Ryōanji) در کیوتو است. در زمینی مستطیل شکل به ابعاد ۹ و ۲۳ متر، به فواصلی مشخص و به طور پراکنده قطعه سنگ‌هایی وجود دارند. زمین آن مسطح و شن‌ریزی شده و از سه طرف با دیواری محصور گردیده است. این حیاط بدون این سنگ‌ها خالی و یکنواخت می‌بود. به وسیله فرم سنگ‌ها و رابطه سنگ‌ها با یکدیگر نوعی تقابل متعادل به وجود آمده است که آرام‌بخش و زیباست؛ اما در همین حال ایجاد حرکت می‌کند. اگرچه بیش از ۵۰۰ سال از عمر این باغ می‌گذرد، طرح کلی آن با طرح‌های نقاشی آبستره امروزی قابل قیاس است.

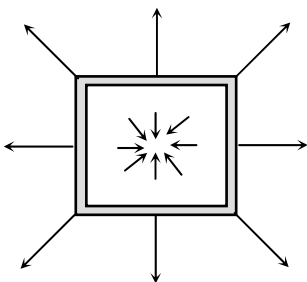
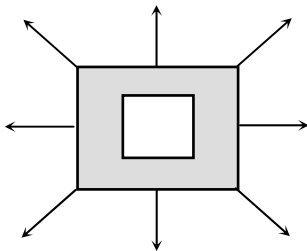
در فرهنگ اروپا در طول تاریخ آن سه نوع نگرش کاملاً متفاوت نسبت به فضا قابل بررسی است:

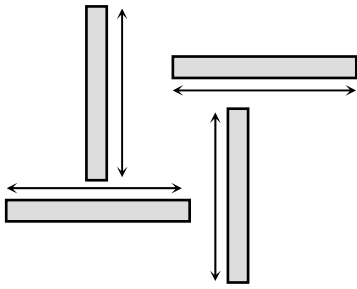
۱- دوره‌ی نخست: نگاه به معماری به عنوان نوعی مجسمه‌سازی (بی‌توجهی به فضای داخلی)

نخستین نگرش مرتبط با دوران شکوفایی تمدن و فرهنگ بین‌النهرین، مصر و یونان می‌باشد. معماری این دوره به صورت مجسمه بوده که باید درخشش آن در تمامی فضای بی‌پایان جلوه‌گر باشد و ارتباطی با کهنکشان برقرار سازد. در معماری مصر باستان، فضای داخلی در درجه دوم اهمیت قرار داشته و این تنها به دلیل فنی نبوده است. مصریان تنها در مواردی مانند تقویت پی و یا دیوار از قوس استفاده می‌کردند که در معرض دید نباشند و آن‌ها از نظر فنی قادر به ساخت فضاهای سرپوشیده وسیع بوده‌اند ولی این مقصود را دنبال نکردند. سیر تکاملی معماری مصر در جهت بازنگری آسمان‌ها و کهنکشان‌ها بوده و آن‌ها به زندگی پس از مرگ معتقد بودند و معماری را بر همین مبنا منطبق می‌ساختند.

۲- دوره‌ی دوم: فضای داخلی به عنوان مرکز ثقل معماری در آمد. در این دوره انتخاب بین این یا آن مطرح بود (فضاسازی).

دومین نگرش برای اولین بار در معماری برای کاربری‌های گوناگون، فضاهای متفاوت در نظر گرفته شد. فضای داخلی پرداخته‌تر و فعال‌تر گردید و از این طریق نقش اول را در معماری بر عهده گرفت. این دوره برعکس معماری یونان می‌باشد. فضاسازی در رم نخستین بار در حمام‌ها به وجود آمد. ساختن چنین بناهایی تنها در اثر پیشرفت فوق‌العاده‌ای که در کارکرد با قوس به دست آمده بود، امکان یافت. در چارچوب چنین دیدگاه جدیدی نسبت به فضا، رومیان خالق دوگونه فضای جدید بودند که در مراحل بعدی تکامل اهمیت ویژه‌ای پیدا کردند: ۱- فضای مرکزی ۲- فضای خطی. هر دو فرم این فضاها پیش از این نیز موجود بود، ولی هرگز از این فرم‌ها برای فضای داخلی استفاده نمی‌شد.





۳- دوره سوم: در این دوره مرز بین داخل و خارج وضوح خود را از دست داد، انتخاب هم این و هم آن شروع دوران سوم را می‌توان آغاز قرن حاضر دانست. فضا در این دوره دیگر محفظه‌ای محصور و بسته نیست، بلکه به یک حوزه یا پهنه تبدیل می‌شود. به این ترتیب است که رابطه‌ی بین فضای داخل و خارج نیز متحول می‌گردد. فضای نیمه‌باز به عنوان یک عنصر اصلی یا به عنوان یک عرصه مستقل، تنها در معماری قرن بیستم پیدا شده است. در معماری یونان و رم، فضای نیمه باز وجود داشته، اما این فضای نیمه‌باز تنها با یک فضای بسته در ارتباط بوده است و به عنوان یک فضای رابط میان داخل و خارج محسوب می‌شده و در این میان نقش اصلی با فضای خارج بوده است.

عناصر فضا

هر کاری که انسان انجام می‌دهد دارای یک جنبه فضایی نیز می‌باشد؛ به عبارتی هر عملی که انجام می‌شود، احتیاج به فضا دارد. فضای داخلی معماری فضایی است ساخته شده به دست بشر و در مرحله اول وظیفه پناه دادن به انسان در مقابل عوامل طبیعی را دارد. این بدان معناست که قسمتی از فضای محیط به گونه‌ای محدود می‌شود که به واسطه آن فضای داخلی پدید می‌آید. فضا از طریق عوامل محدودکننده آن قابل شناسایی است و شخصیت آن تابع چگونگی و نظم حاکم بین این عناصر است.

عناصر هندسی مانند نقطه، خط، صفحه و حجم می‌توانند با هم ترکیب شوند و فضا را محدود و مشخص کنند. در مقیاس معماری، این عناصر اساسی، در قالب عناصر خطی مانند تیرها و ستون‌ها و عناصر صفحه‌ای شکل مانند کف‌ها، دیوارها، بام‌ها و احجام معماری در شکل‌گیری فضای معماری با هم ترکیب می‌شوند.

عناصر سازنده فضا می‌توانند دارای شخصیت‌های مختلف باشند:



«حرم ایسه (ise)، ژاپن»

کف: کف معمولاً عنصر محدودکننده زیرین فضا و افقی است و امکانات تغییر در آن محدود به ایجاد اختلاف سطح، تغییر بافت و تغییر جنس می‌شود. هنگامی که در کف اختلاف سطح به وجود می‌آوریم این حرکت، ارتباط مستقیم در سطح را قطع کرده و فضا را تجزیه می‌کند. در معماری، اغلب از تفکیک صفحه زمین با صفحه کف برای تعریف یک محدوده فضایی استفاده می‌شود که در بستری بزرگ‌تر قرار دارد؛ مثلاً در بسیاری از کلیساها، محراب تنها به وسیله چند پله از بقیه سطح کلیسا جدا می‌شود. کف به تنهایی نیز می‌تواند تعریف‌کننده یک فضا، یک قسمت، یک بخش یا یک منطقه باشد.

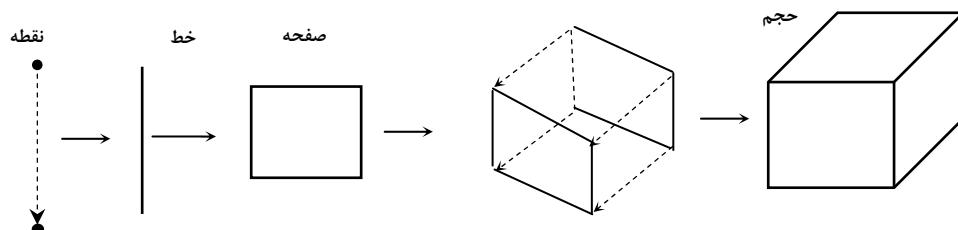
در برخی از مذاهب طبیعت‌گرا مثلاً شینتوالیسم ژاپن فضای حرم تنها به وسیله مشخص کردن یک سمت از کف تعریف شده است که از طریق مفهوم نمادین آن دارای اهمیت خاص می‌شود. حرم ایسه (ise) در ژاپن از این نمونه می‌باشد.

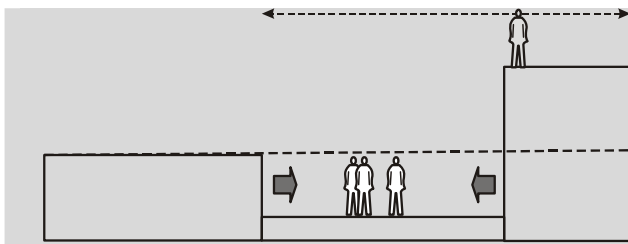
نکته ۱: با تغییر مصالح کف می‌توان کیفیت فضایی را تغییر داد.

سطح (صفحه): سطح عنصری دوبعدی است که شکل آن اصلی‌ترین ویژگی آن را بیان می‌کند. شکل یعنی خطی که محیط مرئی یک سطح را نشان داده و آن را از زمینه‌اش متمایز می‌کند. شکل واقعی یک سطح فقط زمانی رؤیت‌پذیر است که عمود بر سطح به آن نگاه کنیم.

کیفیت سطح، تابع کیفیت ماده‌ای است که از آن ساخته شده است. نوع رنگ، بافت، الگو و زمینه، بر ویژگی‌های سطح اثر گذاشته و کیفیت آن را مشخص می‌کنند. کیفیت سطح می‌تواند بر ویژگی‌های بصری آن یعنی وزن و استحکام بصری، اندازه‌ی تناسب و موقعیت در فضا و انعکاس نور و عملکرد آکوستیکی سطح تأثیرگذار باشد. ویژگی‌های بصری سطوحی چون کف‌ها، دیوارها، سقف و رابطه‌ی آن‌ها در فضا، شکل و کیفیت ویژه‌ی فضا را ایجاد می‌کنند.

حجم: حجم یک عنصر بصری سه‌بعدی است که «فرم» اصلی‌ترین ویژگی آن است. فرم ویژه‌ی یک حجم، شکل ظاهری و ساختار بصری آن را نشان می‌دهد که حاصل رابطه‌ی متقابل خطوط، اشکال و سطوح مرزی آن می‌باشد. حجم می‌تواند توپُر، توده‌ای و یا به صورت فضای خالی باشد که با سطح تعریف شده باشد. ترکیب توده و فضا به معماری واقعیت می‌بخشد.





نکته ۲: بالا آمدن صفحه کف ممکن است بیانگر برون‌گرا یا پراهمیت بودن فضا باشد و فرورفتن آن می‌تواند حاکی از ماهیت درون‌گرا یا کیفیات حمایتی و پناه‌دهی آن باشد.

مثال ۳: در طراحی فضا جهت اهمیت دادن به فضا و تأکید بر آن باید:

- (۲) دیوارها را با نورپردازی‌های ویژه طراحی کرد.
- (۴) صفحه کف را در آن فضا بالاتر طراحی کرد.

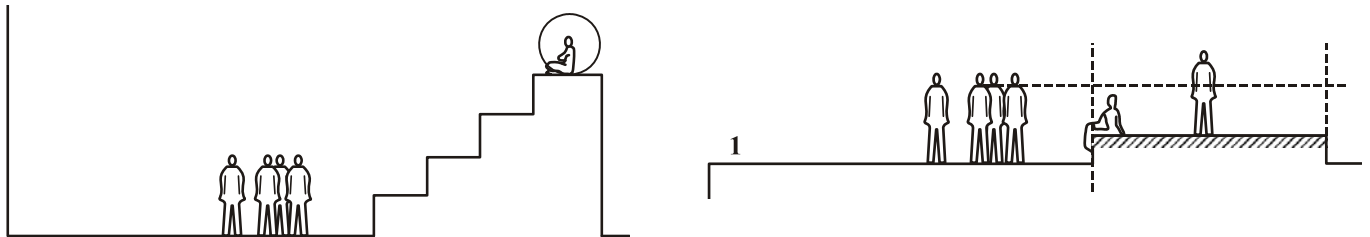
- (۱) در جنسیت سطح کف مصالح خاصی به کار برد.
- (۳) صفحه کف را پایین‌تر (فرورفته) طراحی کرد.

پاسخ: گزینه «۴» صفحه کف بالا آمده بیانگر پر اهمیت بودن و برون‌گرا بودن فضاست.

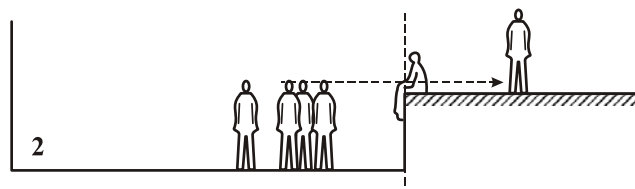
برجسته شدن قسمتی از صفحه کف، محدوده خاصی را درون یک بستر فضایی بزرگ‌تر ایجاد می‌کند. اختلاف سطحی که در راستای لبه‌های صفحه بالا آمده به وجود می‌آید، حدود آن را تعریف و جریان ادامه‌دار فضا بر روی آن را متوقف می‌کند و این سطح را از فضای اطرافش جدا می‌کند. چنانچه مشخصات صفحه کف بالا آمده تعمیم یابد، محدوده صفحه بالا آمده کاملاً به عنوان بخشی از فضای پیرامون به نظر خواهد رسید. در هر حال، اگر لبه سطح به واسطه تغییر فرم، رنگ یا بافت متمایز شود، آنگاه این محدوده به سکویی تبدیل می‌شود که از محیط پیرامون جدا شده است.

نکته ۳: مانایی ارتباط بصری و دیداری میان یک فضای بالا آمده و محیط پیرامون آن به مقیاس اختلاف سطح موجود بستگی دارد.

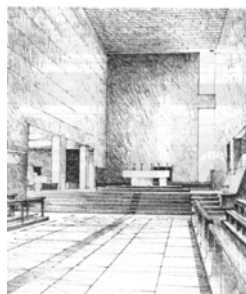
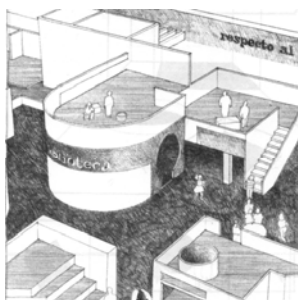
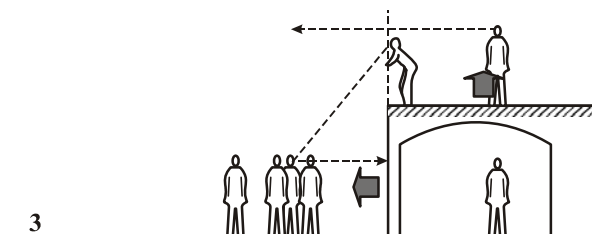
۱- لبه محدوده به خوبی تعریف شده، ارتباط بصری و فضایی حفظ شده است و همچنین دسترسی فیزیکی به راحتی وجود دارد.



۲- ارتباط بصری وجود دارد، پیوستگی فضایی متوقف می‌شود و دسترسی فیزیکی مستلزم وجود پله یا شیب است.

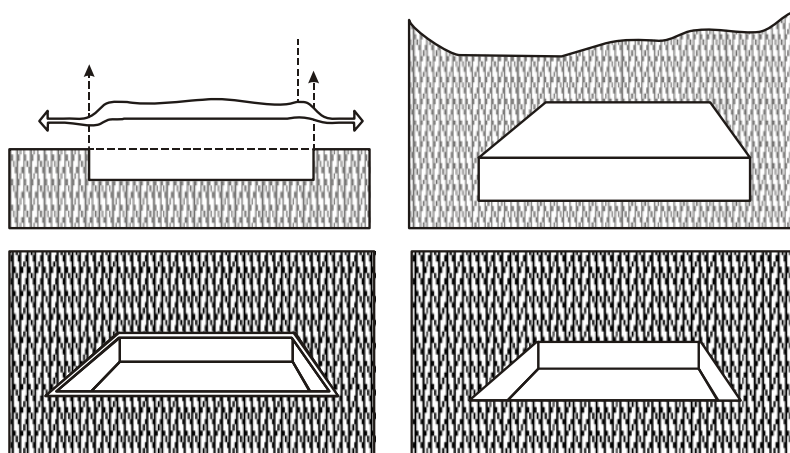


۳- ارتباط بصری و فضایی وجود ندارد، محدوده صفحه بالا آمده از صفحه زمین یا همکف متمایز و کاملاً جداست و صفحه بالا آمده به عنصری پوششی جهت فضای زیرین تبدیل شده است.



بالاتر قرار گرفتن قسمتی از صفحه زمین باعث به وجود آمدن صُفّه یا سکویی می‌شود که از لحاظ سازه‌ای و نیز بصری، تکیه‌گاهی برای فرم یا توده بنا به شمار می‌رود. صفحه زمین بالا آمده ممکن است به علت شرایط طبیعی سایت از ابتدا وجود داشته باشد و یا می‌تواند با هدف بالاتر قرار دادن بنا نسبت به بستر پیرامون و تأکید بر سیمای آن در منظر اطراف به طور مصنوعی ایجاد شود.

قسمتی از صفحه کف می‌تواند جهت ایجاد یک محدوده مجزا در فضای یک اتاق یا هال بزرگ، بالاتر قرار گیرد. این فضای برآمده می‌تواند به عنوان فضایی برای خلوت گزیدن از فعالیت‌های پیرامون یا سکویی جهت تماشای فضای اطراف به کار رود و در یک ساختار مذهبی قادر است یک فضای مقدس یا خاص را مجزا کند. فرورفتن بخشی از صفحه کف، محدوده‌ای از فضا را از بستر بزرگ‌تر آن جدا می‌سازد. وجوه عمودی حاصل از فرورفتگی، حدود این محدوده را به وجود می‌آورند.



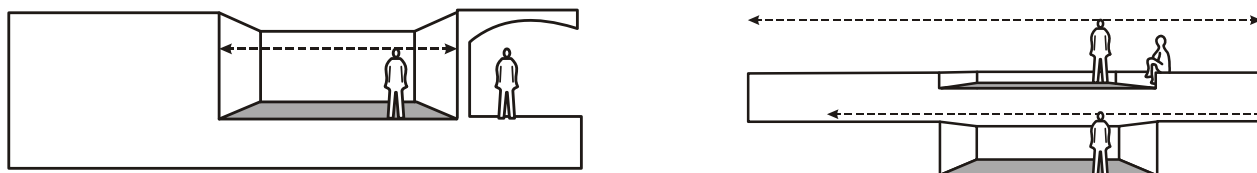
این حدود برخلاف آنچه در مورد صفحه بالا آمده بدان اشاره شد، لبه‌هایی قابل مشاهده‌اند که دیوارهای فضا را شکل می‌دهند. فرورفتن بخشی از صفحه کف آن محدوده را تبدیل به محیطی صمیمی و محرم می‌کند.

تضاد وجوه فرورفته از صفحه کف پیرامون آن می‌تواند محدوده فضایی آن را متمایز کند.

تضاد در فرم، هندسه یا جهت قادر است از لحاظ دیداری، شخصیت و استقلال محدوده فرورفته در میان بستر فضای بزرگ‌تر را تقویت کند. میزان پیوستگی فضایی میان محدوده فرورفته و محیط پیرامونی بالا آمده آن به مقیاس اختلاف سطح بستگی دارد.

محدوده فرورفته می‌تواند به عنوان مقطعی از صفحه کف یا زمین به شمار رود و به عنوان جزئی جدانشدنی از فضای اطراف باقی بماند.

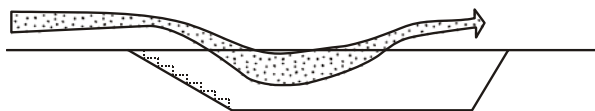
با افزایش عمق محدوده فرورفته ارتباط دیداری آن با فضای اطراف کاهش یافته و هویت آن به عنوان حجمی متمایز از فضا تقویت می‌شود.



«تداوم ارتباط دیداری»

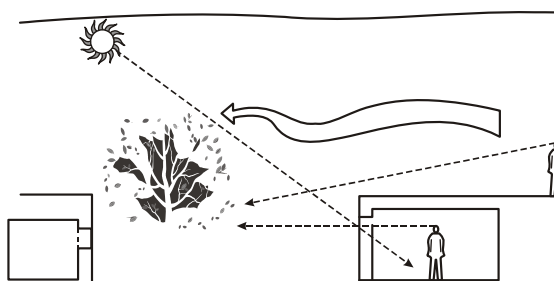
زمانی که صفحه کف اصلی بالاتر از سطح دید ما قرار گیرد، محدوده فرورفته خود اتاقی متمایز و جداگانه قلمداد می‌شود.

ایجاد گذری پلکانی، سکوماند یا شیبدار از یک سطح به سطح دیگر به ایجاد پیوستگی فضایی میان سطح فرورفته و محدوده بالا آمده اطراف آن کمک می‌کند.



سطح کف می‌تواند برای ایجاد پناه‌گاه‌ها و فضاهای خارجی موجود در بناهای زیرزمینی، پایین بیاید. یک حیاط گود، علاوه بر این که در مقابل باد و سروصدا محافظت می‌شود، برای فضاهای زیرین هم به عنوان منبع نور و هوا دیده می‌شود.

همچنین بخشی از یک اتاق می‌تواند برای کاهش مقیاس فرورفته، مقیاس محرمانه و صمیمی را ایجاد نماید. این بخش فرورفته می‌تواند فضایی برای اتصال دو سطح از نما محسوب شود.



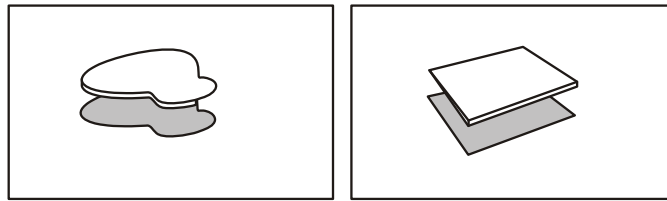


کدام مثال ۴: در کدام حالت محدوده کف فرورفته حجمی مستقل را تشکیل می‌دهد؟

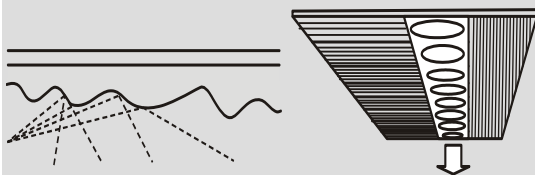
- (۱) اختلاف سطح $\frac{1}{3}$ قد انسان باشد.
 (۲) اختلاف سطح $\frac{2}{3}$ قد انسان باشد.
 (۳) اختلاف سطح $\frac{4}{3}$ قد انسان باشد.
 (۴) اختلاف سطح به صورت پلکانی باشد.

پاسخ: گزینه «۳» زیرا در این حالت فضایی مانند یک اتاق مستقل ایجاد می‌شود که ارتباط بصری و فیزیکی با محیط اطراف ندارد.

سقف: سقف یا بام دومین عنصر افقی محدودکننده فضا می‌باشد. در یک ساختمان چند طبقه سقف هر طبقه، کف طبقه بعدی است و به این دلیل باید افقی باشد. به جز این استثناء، امروزه تقریباً هیچ محدودیتی در نوع سقف یا پوشش بالایی فضا وجود ندارد.



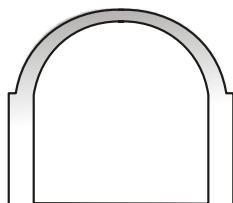
نکته ۴: فرم پوشش سقف می‌تواند تأثیری کاملاً تعیین‌کننده در شخصیت کلی فضا داشته باشد.



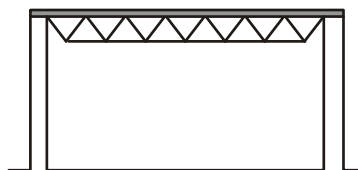
سطح بالای سر، محدوده فضایی مابین خود و صفحه زمین را تعریف می‌کند. عناصر خطی عمودی مانند ستون‌ها و پایه‌ها در زیر سقف بدون از بین بردن تداوم فضایی در محدوده خود به تعریف حدود فضایی از لحاظ دیداری کمک می‌کنند. ارتفاع سقف می‌تواند محدوده فضایی خاصی را در زیر آن تعریف کند. ایجاد اختلاف سطح در سقف به ایجاد عرصه‌های مختلف در زیر آن کمک می‌کند.

فرم، رنگ، بافت و طرح صفحه سقف می‌توانند به کیفیت نور و صوت موجود در یک فضا خصوصیتی مشخص و هدفدار ببخشند.

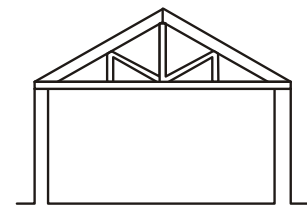
چنانچه لبه‌های صفحه تغییری در ارتفاع سطح زیر آن نسبت به اطراف به وجود آورد، محدوده حجم فضایی تعریف شده توسط آن تقویت می‌شود. عنصر اصلی بالای سردر یک بنا، صفحه سقف آن است. این عنصر نه تنها به عنوان پوششی حفاظتی برای فضای درونی در برابر تابش، باران و برف است، بلکه در فرم کلی بنا و شکل دادن به فضاهای آن تأثیری مهم دارد. در مقابل، فرم صفحه سقف توسط مصالح، هندسه عوامل نورپردازی، ویژگی‌های سیستم سازه‌ای و روشی تعیین می‌شود که جهت انتقال بارها از سقف به تکیه‌گاه به کار می‌روند. عناصر سازه‌ای سقف می‌توانند در فضا نمایان باشند و یا به وسیله سقف کاذب، پوشانده شوند. سقف می‌تواند به صورت نیم‌طبقه فضای جدیدی ایجاد کند و امکان ترکیب فضاها را در ارتفاع تأمین نماید.



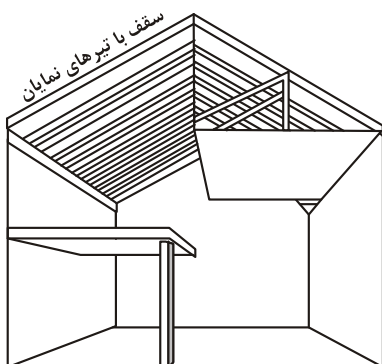
«طاق با مصالح بنایی»



«تیرچه فلزی»



«خرپای چوبی»



شکل سقف و ارتفاع آن، تأثیر اساسی بر کیفیت فضا دارد. ارتفاع سقف تابع عملکرد و مقیاس فضاست. سقف بلند و مرتفع، حالتی دل‌باز، آزاد و رسمی به فضا می‌دهد. شکستگی و تغییر ارتفاع سقف می‌تواند باعث تقسیم فضا گردد. با استفاده از سقف کاذب که در زیر سقف اصلی اجرا می‌شود هم می‌توان تناسب و کیفیات فضا را تغییر داد و هم می‌توان فضای لازم برای حرکت کانال‌ها و سیستم‌های تأسیساتی را فراهم آورد. همچنین سقف می‌تواند مسیر حرکتی را در امتداد خود تعریف کرده، امکان ورود نور طبیعی از سمت بالا به درون فضا را فراهم کند. فضاهای منفی یا خالی موجود در سطح تراز بالای سر (سقف)، همچون نورگیرهای سقفی که محدوده آنها به خوبی تعیین شده است، می‌توانند به عنوان اشکال مثبتی محسوب شوند که در قسمت پایین مدخل آنها، فضاهایی تعریف شده وجود دارد.